

مقدمه

عبارت «امام عادل» در شانزده باب فقهی^۱ مکرر استفاده شده و پس از هر به‌کارگیری، حکمی فقهی را نیز به دنبال داشته است. مراد از «امام عادل» چیست؟ آیا منظور، امام معصوم است یا فقیه عادل مبسوط الید و یا اینکه هر حاکم عادل را شامل می‌شود؟ پاسخ به این پرسش مستقیماً در حکم فقهی مستنبط از آن موضوع دخیل خواهد بود. شاید در نگاه اول، جواب مسئله روشن باشد و تصور شود که در برخی ابواب، قطعاً منظور از «امام عادل»، امام معصوم نیست، و در ابواب دیگری نیز به طور یقین، منظور امام معصوم است. اما به نظر می‌رسد این موضوع در هر باب باید به طور جداگانه بررسی شود.

«باب قتال اهل البغی» یکی از ابوابی است که این عبارت در آن آمده است. در این تحقیق، به طور خاص به دنبال بررسی این موضوع هستیم که در صورت پذیرش حاکمیت فقها در عصر غیبت و تصدی زمامداری مسلمانان توسط فقیه، آیا تعبیر «امام عادل» در بحث «قتال اهل بغی»، شامل فقیه هم می‌شود؟ از نتایج و ثمرات بحث این است که آیا مبارزه با کسانی که بر فقیه عادل حاکم خروج می‌کنند واجب است؟ و آیا کشته‌شدگان در این نزاع، حکم شهید خواهند داشت؟ در اینجا، دو مفهوم «بغی» و «امام عادل» نیازمند تحلیل و بررسی است. «بغی» را بر حسب روایات و سیره امیرالمؤمنین علیه السلام و به صورت پیش‌فرض، به معنای خروج بر امام عادل دانسته‌ایم. از این رو، تنها به بررسی مفهوم «امام عادل» خواهیم پرداخت. لازم به ذکر است که در این تحقیق، حق حاکمیت فقیه در عصر غیبت به عنوان پیش‌فرض تلقی شده و در صدد اثبات اصل حاکمیت فقیه نیستیم؛ زیرا مراجعه به کتاب‌های فقهی نشان می‌دهد فقهای شیعه برای فقیه عادل، حق حاکمیت قابل بوده و در مباحث گوناگون به آن اشاره داشته‌اند (مفید، ۱۳۱۴ق، ص ۲۶۱؛ حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۲۵؛ حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۶۲۴؛ شهید اول، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۴۶؛ ج ۲، ص ۴۷). علاوه بر آن، در این باره رساله‌ها (ر.ک: رحمان ستایش و مهریزی، ۱۳۸۴) و کتاب‌های مستقل بسیاری^۲ نیز نگاشته‌اند؛ از این رو، ما این موضوع را به صورت پیش‌فرض پذیرفته‌ایم. برای پاسخ به سؤال اصلی مقاله، ضروری است به مفهوم «امام عادل» و تحلیل دیدگاه فقها درباره فقیه عادل در استمرار حاکمیت امام معصوم علیه السلام و اینکه چه کسانی شایسته مبارزه با بغات هستند و روایات ذی‌ربط اشاره کنیم.

معنای «امام عادل»

از نظر لغوی، ابن‌منظور، ابن‌فارس و علامه مصطفوی کسی را که در کارها پیشاپیش دیگران است و به او اقتدا می‌شود «امام» گفته‌اند. بر این اساس پیامبر، جانشینان ایشان، قرآن و رهبر هر قومی همگی به نوعی امام به‌شمار می‌آیند.

بررسی مفهوم «امام عادل» در باب «قتال اهل البغی»

abotaleby@gmail.com

ab.ammar1376@chmail.ir

مهدی ابوطالبی / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

عمار ابوطالبی / دانشجوی دکترای شیعه‌شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب

دریافت: ۱۳۹۴/۵/۲۷ - پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۱۴

چکیده

یکی از تعابیر در فقه شیعه، که احکام خاصی هم به دنبال داشته، عبارت «امام عادل» است. این تعبیر عموماً در ابوابی که ابعاد اجتماعی دارند و یا مسائلی که به نوعی با حکومت در ارتباط هستند، مشاهده می‌شود. باب «قتال اهل البغی» یکی از این باب‌هاست که از اهمیت خاصی برخوردار است. این مقاله به دنبال پاسخ به این سؤال است که آیا مفهوم امام عادل در این باب اختصاص به معصوم دارد یا فقها را نیز شامل می‌شود؟ بررسی عبارات فقها و تعابیر مترادف با «امام عادل» و روایات «وسائل الشیعه» و «تهذیب الاحکام» نشان می‌دهد که این مفهوم شامل فقیه هم می‌شود و خروج بر فقیه حاکم به مثابه خروج بر امام معصوم است.

کلیدواژه‌ها: امام عادل، سلطان عادل، فقیه، اهل بغی، بغات.

«الإمام: كلُّ من اقتدى به و قُدِّمَ في الأمور. و النبي ﷺ إمام الأئمة، و الخليفة إمام الرعية، و القرآن إمام المسلمين. و يقال للخيط الذي يقوم عليه البناء: إمام. قال الخليل: الأمام القدام» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۸ و ۲۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۲۵؛ مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ج ۱، ص ۱۳۶).

در اصطلاح، واژه «امام» گاهی اعم است و بر فقیه نیز اطلاق می‌شود که در این صورت، از همه یا بخشی از اختیارات معصوم نیز برخوردار می‌شود (قاسمی و همکاران، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۵۱)؛ چنان‌که مرحوم شیخ یوسف بحرانی معتقد است: لفظ «امام» بر فقیه جامع‌الشرائط در زمان غیبت و حضور اطلاق می‌شود:

أما ما ذهب إليه المشهور من أنهما لو تراضيا بالفقيه الجامع حال الحضور فلا عن بينهما جاز، فرمّا يستدعى عليه بعمومات الأخبار و بإطلاق لفظ «الامام» على الفقيه الجامع لشرائط الفتوى حال الحضور و الغيبة (بحرانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۳۷).

بنابراین، در اصطلاح فقهی شیعه، لفظ «امام» مطلق است و هم بر امام معصوم ﷺ و هم بر فقیه جامع‌الشرائط اطلاق می‌شود.

در کتاب‌های لغت، در معنای لغوی «عدل» آمده است:

العَدْلُ: خلاف الجور. يقال: عدل عليه في القضية فهو عادلٌ (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۱۷۶۰). العَدْلُ: ما قام في النفوس أنه مستقيم، و هو ضدُّ الجور... و العَدْلُ: الحُكْمُ بالحق، يقال: هو يَفْضِي بالحق و يَعْدِلُ. و هو حَكَمٌ عادلٌ: ذو مَعْدَلَةٍ في حكمه. و العَدْلُ من الناس: المرَضِيُّ قولُهُ و حُكْمُهُ (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۴۳۰).

عَدْلُ الحاكم في الحُكْمِ يَعْدِلُ، من حَدَّ ضَرَبَ عَدْلًا، فهو عادلٌ. يقال: هو يَفْضِي بالحق و يَعْدِلُ (واسطی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۴۷۱).

در مجموع، در کتاب‌های لغت، «عدل» را «ضد جور و ستم؛ آنچه در فطرت انسانی آن را مستقیم می‌دانند؛ و به حق حکم کردن» معنا کرده‌اند و «حاکم عادل» را کسی دانسته‌اند که به عدالت حکم می‌کند.

در اصطلاح، فقهای شیعه از دیرباز تا کنون، در تعریف «عدالت» گفته‌اند: عدالت عبارت از حالتی نفسانی است که موجب می‌شود انسان همیشه تقوایی داشته باشد که مانع ترک واجبات یا انجام محرمات شرعی است (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۸، ص ۵۰۱؛ حلی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۲۸۹؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۰، ص ۲۳) و برای احراز آن، حسن ظاهر کافی است (موسوی خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۸۰۶؛ خامنه‌ای، ۱۴۲۴ق، ص ۱۱۳؛ بهجت، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۱۹).

بنابراین تعاریف، «عدالت» معنایی اعم از «عصمت» دارد و با توجه به معنای لغوی و اصطلاحی «امام» و «عدالت»، می‌توان گفت: تعبیر «امام عادل» در مقابل «امام جور» بوده و اعم از معصوم و

غیرمعصوم است؛ چنان‌که این تعبیر در سایر روایات و کتاب‌های فقهی نیز منحصرأ درخصوص امام معصوم به کار نرفته است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۸۲؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۳۱۴؛ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۱۴۹ و ۱۵۱؛ همو، ۱۴۰۰ق، ص ۳۰۲).

در فقه شیعه، اموری به عنوان «وظایف حاکم اسلامی» مطرح شده که فقها برای آن اصطلاحات گوناگونی همچون «حاکم، ناظر، والی، امام، سلطان، فقیه و...» آورده‌اند (قاسمی و همکاران، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۴۷). استفاده از الفاظ متعدد برای یک موضوع می‌تواند نشان از ترادف آنها باشد.

«سلطان» یکی از الفاظی است که بر کسی اطلاق می‌شود که دارای قدرت و سلطنت باشد، گرچه عنوان پادشاه و ملک بر وی صادق نباشد (همان، ص ۵۴). فقها برای تعبیر از حاکم اسلامی گاهی عبارت «سلطان عادل» و گاهی عبارت «امام عادل» را به کار برده‌اند. نکته جالب اینجاست که برخی از ایشان «فقیه عادل» را مصداق یا هم‌تراز «سلطان عادل» دانسته‌اند. برای نشان دادن ترادف این دو تعبیر به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

یکی از جاهایی که در آن «سلطان عادل» مترادف با «امام عادل» به کار رفته بحث نماز جمعه است. از شروط اصلی اقامه نماز جمعه و نماز عید حضور امام عادل است که افرادی مثل *ابن برآج* از تعبیر «امام عادل» استفاده کرده‌اند: «و الشروط التي ذكرناها هي: ... و يحضر الامام العادل أو من نصبه أو من جرى مجراه» (ابن برآج، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۰۰).

اما برخی به جای این تعبیر، از تعبیر «سلطان عادل» استفاده کرده‌اند. از جمله، می‌توان به *سید مرتضی* (۴۳۶م) اشاره کرد که می‌نویسد: «الشروط التي تلزم معها صلاة الجمعة، من حضور السلطان العادل» (سید مرتضی، ۱۴۱۷ق، ص ۲۶۵). همچنین *محقق حلی* در باب وجوب نماز جمعه می‌نویسد: «الجمعة لا تجب إلا بشروط: الأول السلطان العادل أو من نصبه» (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۸۴). *ابن‌ادریس* (م ۵۹۸) نیز درخصوص شرایط نماز عید، همان شرایط نماز جمعه را لازم می‌داند که یکی از آنها شرایط حضور سلطان عادل است: «صلاة العیدین فریضة بتكامل الشروط التي ذكرناها في لزوم الجمعة، من حضور السلطان العادل، و...» (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۱۵؛ ج ۲، ص ۲۱۷؛ ج ۳، ص ۱۹۱).

صاحب حدائق الناضرة (م ۱۱۸۶) یکی از شروط اقامه عیدین را سلطان عادل دانسته است، اما در ذیل آن، به روایاتی اشاره می‌کند که در آنها، تعبیر «امام» یا «امام عادل» به کار رفته است. از اینجا می‌توان استفاده کرد که به نظر ایشان، «سلطان عادل» و «امام عادل» هم معنا هستند:

(المسألة الثانية) [ما يشترط في وجوب صلاة العید]: ... أحدها عندهم - السلطان العادل أو من نصبه... و صحیحة محمدین مسلم عن أحدهما ﷺ قال: «سألته عن الصلاة يوم الفطر و الأضحی،

فقال: ليس صلاة إلا مع امام... و ما رواه ابن بابويه في الصحيح عن زرارة عن ابي جعفر قال: «لا صلاة يوم الفطر والأضحى إلا مع امام عادل» (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۰، ص ۲۰۲).

در «کتاب القضاء» نیز فقها معتقدند: اخذ اجرت برای قضاوت توسط منصوب سلطان عادل مکروه است. اما برخی به جای تعبیر «سلطان عادل» از عبارت «امام عادل» استفاده کرده‌اند. برای نمونه، ابن‌ادریس در این باره می‌نویسد:

... و الارتشاء على الأحكام، و القضاء بين الناس، و أخذ الأجرة على ذلك، و لا بأس بأخذ الرزق على القضاء، من جهة السلطان العادل، و يكون ذلك من بيت المال، دون الأجرة على كراهة فيه (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۱۷).

برخی هم مانند ابن‌براج از تعبیر امام عادل استفاده کرده‌اند: «... و اما المكروه ... الأجر على القضاء و تنفيذ الأحكام من قبل الامام العادل، (ابن‌براج، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۳۴۶).

علامه حلی (۷۲۶م) در «کتاب النکاح»، سبب چهارم از اسباب ولایت بر عقد را «سلطنت» گفته، اما در ادامه می‌فرماید: مراد از «سلطان» همان «امام عادل» است که فقیه را نیز شامل می‌شود:

الركن الثاني العاقد ... السبب الرابع السلطنة: ... المراد بالسلطان هنا الامام العادل او من يأذن له الامام، و يدخل فيه الفقيه المأمون القائم بشرائط الاقتداء و الحكم (حلی، بی تا، ص ۵۹۲).

امام سلطان جور در برابر امام سلطان عادل

فقه‌های شیعه معمولاً «امام سلطان عادل» را در مقابل «امام سلطان جور» به کار برده‌اند (طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۱۱۹؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۱ق، ص ۱۰؛ طباطبائی حائری، بی تا، ص ۳۱۲؛ انصاری، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۲۸۲). برخی از ایشان حتی به این موضوع تصریح هم کرده‌اند.

ثمره این بحث در شناخت مصداق یا مصادیق این دو اصطلاح خودنمایی می‌کند. این نوع استعمال نشان می‌دهد این دو عبارت اختصاصی به معصوم ندارد و می‌تواند فقیه عادل را نیز شامل گردد. مراجعه به عبارات و نوع تعبیر این اندیشمندان به تبیین این موضوع کمک شایانی خواهد نمود. ابن‌براج، از فقه‌های قرن پنجم، «سلطان عادل» و «سلطان جائر» را در مقابل هم به کار برده و حتی به این موضوع تصریح کرده است که «سلطان عادل» در مقابل «سلطان جائر» به کار می‌رود:

إذا استخلف السلطان الجائر إنساناً من المسلمين، و جعل إليه إقامة الحدود جاز أن يقيمها بعد أن يعتقد أنه من قبل الامام العادل في ذلك و أنه يفعل ذلك باذنه لا بإذن السلطان الجائر (ابن‌براج، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۳۴۲).

... السلطان على ضربين: أحدهما سلطان الإسلام العادل و الآخر السلطان الجائر، فاما سلطان الإسلام العادل فهو مندوب الى خدمته، و مرغب فيها. (همان، ص ۳۴۶).

در کتاب *کشف الرموز*، از کتب فقهی قرن هفتم، نیز این تقابل وجود دارد:

إنما يجب مع وجود الإمام العادل، أو من نصبه لذلك، و دعائه إليه، و لا يجوز مع الجائر إلّا أن يدهم المسلمين من يخشى منه على بيضة الإسلام (يوسفی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۴۱۶).

در عبارات شهید اول، از فقه‌های قرن دهم، نیز این تقابل دیده می‌شود: «إنما يجب بشرط دعاء الامام العادل أو نائبه. و لا يجوز مع الجائر اختیاراً، إلّا أن يخاف على بيضة الإسلام من الاضطلام» (شهید اول، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۰).

این استعمال دوگانه در *مسالك الافهام شهید ثانی* (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۱۴۲)، *الحدائق الناضرة* محقق بحرانی (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۲، ص ۶۴۷)، *مفتاح الكرامه* مرحوم عاملی (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۳، ص ۹۸)، *رياض المسائل* (طباطبائی حائری، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۱۹۵)، *جامع الشتات* میرزای قمی (میرزای قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۷۰) و *المناهل* سیدمحمد مجاهد از فقه‌های قرن سیزدهم آمده است (طباطبائی حائری، بی تا، ص ۳۱۲). از این تقابل می‌توان به عنوان مؤید استفاده کرد که اصطلاح «سلطان عادل» یک اصطلاح عامی است که همواره در مقابل «سلطان جائر» به کار رفته و لزوماً اختصاص به معصوم ندارد.

مسئول مبارزه با بغات

برای بررسی این مسئله که مبارزه با بغات بر عهده چه کسی است، به متون فقهی علمای متقدم و متأخر و معاصران مراجعه می‌کنیم. شیخ طوسی از فقه‌های متقدم در کتاب *النهایه*، به صراحت قتال با اهل بغی را برای غیر معصوم نیز واجب می‌داند:

كل من خرج على إمام عادل و نكث بيعته، و خالفه في أحكامه فهو باغ، و جاز للإمام قتاله و مجاهدته. و يجب على من يستهضه الإمام في قتالهم النهوض معه. و لا يسوغ له التأخر عن ذلك. و من خرج على إمام جائر لم يجز قتالهم على حال. و لا يجوز لأحد قتال أهل البغى إلّا بأمر الإمام (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۲۹۶).

ابن‌ادریس حلی از فقه‌های قرن ششم در کتاب *السرائر* همین نظر را دارد:

كل من خرج على إمام عادل و نكث بيعته، و خالفه في أحكامه فهو باغ، و جاز للإمام قتاله و مجاهدته، و يجب على من يستهضه الإمام في قتالهم النهوض معه، و لا يسوغ له التأخير عن ذلك (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۶).

مرحوم فاضل آبی، صاحب *کشف الرموز*، از فقه‌های قرن هفتم نیز معتقد است: مبارزه با بغات بر امام عادل و منصوبان از طرف او واجب است:

گفته‌اند: جنگ تنها در رکاب امام عادل ممکن است. امام علیه السلام نیز در ادامه حدیث، اصلاً به این جمله و آنچه از آن استفاده می‌شود، متعرض نشده‌اند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَكْثَرَ الْغَزْوِ ... فَخَجَرَ ذَلِكَ عَلَيَّ فَقَالُوا: لَا غَزْوَ إِلَّا مَعَ إِمَامٍ عَادِلٍ. فَمَا تَرَى، أَصْلَحَكَ اللَّهُ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ... «إِنَّ اللَّهَ يَخْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّانِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» ... فَقَالَ الرَّجُلُ: غَزَوْتُ فَوَاقَعْتُ الْمُشْرِكِينَ فَيَبْغِي قِتَالَهُمْ قَبْلَ أَنْ أَدْعُوهُمْ؟ فَقَالَ: «إِنْ كَانُوا غَزَوْا وَ قُوتِلُوا وَ قَاتَلُوا فَإِنَّكَ تَجْتَرِي بِذَلِكَ وَ إِنْ كَانُوا قَوْمًا لَمْ يَغْزُوا وَ لَمْ يَقَاتِلُوا - فَلَا يَسْعُكَ قِتَالُهُمْ حَتَّى تَدْعُوهُمْ...» (همان، ج ۱۵، ص ۴۵).

ج. باب ۱۲: اشْتِرَاطُ وَجُوبِ الْجِهَادِ بِأَمْرِ الْإِمَامِ وَ إِذْنِهِ وَ تَحْرِيمِ الْجِهَادِ مَعَ غَيْرِ الْإِمَامِ الْعَادِلِ

عنوان این باب نشان می‌دهد که احادیث ذیل آن در ارتباط با موضوع مورد بحث باشد. در ضمن حدیث نهم و دهم این باب، تعبیر «امام عادل» به کار رفته است:

– عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: «وَالْجِهَادُ وَاجِبٌ مَعَ إِمَامٍ عَادِلٍ وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» (الحدیث).

عَنْ الرَّضَا عليه السلام فِي كِتَابِهِ إِلَى الْمَأْمُونِ، قَالَ: «وَالْجِهَادُ وَاجِبٌ مَعَ إِمَامٍ عَادِلٍ وَ مَنْ قَاتَلَ فَقُتِلَ دُونَ مَالِهِ وَ رَحْلِهِ وَ نَفْسِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» (همان، ج ۱۵، ص ۴۹).

در این دو روایت نیز تعبیر «امام عادل» به صورت مطلق آمده است و قیدی که نشان‌دهنده اختصاص آن به معصوم علیه السلام باشد، وجود ندارد. در باقی روایات این باب، عبارت‌هایی آمده که یا از نظر محتوا و مضمون با «امام عادل» یکی است، یا مجموع روایت باب مشعر به این معناست. اما برخی عبارت‌هایی که از نظر محتوا با «امام عادل» یکی است:

– عَنْ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنِّي رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي قُلْتُ لَكَ: إِنَّ الْقِتَالَ مَعَ غَيْرِ الْإِمَامِ الْمُفْتَرَضِ طَاعَتُهُ حَرَامٌ مِثْلُ الْمَيْتَةِ وَ الدَّمِ وَ لَحْمِ الْخِزْيِرِ. فَقُلْتُ لِي: نَعَمْ، هُوَ كَذَلِكَ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «هُوَ كَذَلِكَ، هُوَ كَذَلِكَ» (همان، ص ۴۵).

– عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «لَقِيَ عِبَادَ الْبَصْرِيِّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي طَرِيقِ مَكَّةَ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، تَرَكْتَ الْجِهَادَ وَ صُوعُوتَهُ وَ أَقْبَلْتَ عَلَى الْحَجِّ وَ لِينِهِ. إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْآيَةَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام أُنِّمَ الْآيَةَ، فَقَالَ: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْآيَةَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: إِذَا رَأَيْنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ هَذِهِ صِفَتُهُمْ فَالْجِهَادُ مَعَهُمْ أَفْضَلُ مِنَ الْحَجِّ» (همان، ص ۴۶).

– قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «لَا يَخْرُجُ الْمُسْلِمُ فِي الْجِهَادِ مَعَ مَنْ لَا يُؤْمِنُ عَلَى الْحُكْمِ، وَ لَا يُنْفِذُ فِي الْقِيَامَةِ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» (همان، ص ۴۹).

البغاة: يجب قتال من خرج على إمام عادل إذا دعا إليه هو أو من نصبه، و التأخر عنه كبيرة، و يسقط بقيام من فيه غنى ما لم يستنهضه الإمام على التعيين (يوسفی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۱۸).

محقق حلی نیز در کتاب *شرائع الاسلام* به همین موضوع تصریح دارد:

يجب قتال من خرج على إمام عادل إذا ندب إليه الإمام عموماً أو خصوصاً أو من نصبه الإمام و التأخر عنه كبيرة (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۷).

همچنین علامه حلی نیز در کتاب‌های خود به این مطلب تصریح دارد که مبارزه با اهل بغی بر منسوب از طرف امام نیز واجب است (حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۱۰؛ حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۵۱ و ۱۴۱۱ق، ص ۸۸ و ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۲۳۰ و ۱۴۱۳ق (ب)، ج ۱، ص ۵۲۲ و ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۸۳). بنابراین، از نظرات علمای مزبور، که از متقدمان، متأخران و معاصران هستند، استفاده می‌شود که علاوه بر امام معصوم، برای منسوب خاص یا عام از ناحیه ایشان نیز حق برخورد با بغات وجود دارد. بنابراین، از آن‌رو، که فقهای شیعه فقیه را منسوب یا نایب عام امام معصوم می‌دانند، فقیه حق برخورد و مقابله با اهل بغی را دارد.

بحث روایی

در کتاب *وسائل الشیعه*، مفهوم «امام عادل» در احادیثی در «أَبْوَابُ جِهَادِ الْعَدُوِّ وَ مَا يُنَاسِبُهُ» ذکر شده است. در مجموع، در چهار باب از ابواب جهاد، تعبیر مزبور و مشابه آن به کار رفته است:

الف. باب ۱: وَجُوبُهُ عَلَى الْكِفَايَةِ مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهِ وَ الْإِحْتِيَاجِ إِلَيْهِ

بیشتر احادیث این باب در فضیلت جهاد و اجر مجاهد و آثار ترک جهاد است. تنها در یک حدیث، از کسی که همراه او باید به جهاد رفت سخن گفته شده است. از این‌رو، عبارت منظور در این باب مطلق بوده و قبل یا بعد از آن قیدی نیامده است: عَنْ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنِ الرَّضَا ع فِي كِتَابِهِ إِلَى الْمَأْمُونِ قَالَ: «وَالْجِهَادُ وَاجِبٌ مَعَ الْإِمَامِ الْعَادِلِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۱۸). بنابراین، نمی‌توان گفت مفهوم «امام عادل» به معصوم اختصاص دارد.

ب. باب ۱۰: وَجُوبُ الدَّعَاءِ إِلَى الْإِسْلَامِ قَبْلَ الْقِتَالِ وَ حَكْمُ الْقِتَالِ مَعَ الظَّالِمِ

این باب تنها دو حدیث دارد. طبق مفاد این دو حدیث، پیش از درگیری و جنگ، باید طرف مقابل را به اسلام دعوت کرد. در حدیث دوم، سائل در ضمن مطالبش، خطاب به امام عرض می‌کند: به من

ه. باب ۵۹: اصناف من یجب جهاده

از حدیث «اسیاف»، که تنها حدیث این باب است، استفاده می‌شود که قتال با اهل بغی نیز نوعی جهاد است: همان‌گونه که فقها نیز آن را در ضمن کتاب «الجهاد» آورده‌اند.

حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبِي عَنْ حُرُوبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ... قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا عليه السلام بِخَمْسَةِ أَسْيَافٍ ... سَيْفٌ مِنْهَا مَكْفُوفٌ وَ سَيْفٌ مِنْهَا مَعْمُودٌ ... وَأَمَّا السَّيْفُ الْمَكْفُوفُ عَلَى أَهْلِ الْبَغْيِ وَ التَّأْوِيلِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ إِنْ طَافَتَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَقْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: حَتَّى تَقِيَّءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ. فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةٌ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام: إِنْ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ بَعْدِي عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ. فَسُئِلَ النَّبِيُّ عليه السلام مَنْ هُوَ؟ فَقَالَ: هُوَ خَاصِيفُ النَّعْلِ؛ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ... وَأَمَّا السَّيْفُ الْمَعْمُودُ فَالسَّيْفُ الَّذِي يُقَامُ بِهِ الْقِصَاصُ ... (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۱۳۶).

و. باب ۵۸: من یجب معه الجهاد

سؤال اساسی این است که جهاد تحت رهبری چه کسی مشروعیت پیدا می‌کند؟ در حدیث چهارم از این باب، تعبیر «امام عادل» آمده است. اما از مجموع احادیث باب نیز می‌توان استفاده کرد که حکم قتال با اهل بغی برای فقیه عادل مبسوط‌الید نیز جاری است:

حدیث اول همان حدیث امام سجاده عليه السلام است که فرمودند: اگر کسی خصوصیات مذکور در آیه ۱۱۲ سوره مبارکه توبه را داشته باشد او را در جنگ همراهی خواهند کرد (همان، ج ۶، ص ۱۳۴). اما آیا فقیه‌ای که قید عدالت در او شرط شده و آمر به معروف و ناهی از منکر است و تلاشش حفظ حدود الهی است از شمول آیه خارج است؟ هر چند مصداق اتم این صفات معصوم است، اما بدان معنا نیست که غیر ایشان حتی به صورت رقیق‌تر واجد این صفات نباشد. پس طبق این روایت، همراه چنین کسی می‌توان به قتال اهل بغی رفت.

حدیث دوم می‌فرماید: جهاد تنها با امام مفترض الطاعة جایز است، و حال آنکه برخی فقها معتقدند: ادله جهاد إطلاق و عمومیت دارد و مؤید عمومیت حدود اختیار فقیه مبسوط‌الید است. در این صورت، بر اطلاعاتی که در آن ظهور امام عصر قید شده است، رجحان پیدا می‌کند و در نتیجه، مقصود از آن، حاکم عادل است، نه امام عصر (نجفی، ۱۳۸۱ق، ج ۲۱، ص ۱۴؛ منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ روحانی، بی‌تا، ص ۳۳۶-۳۳۳؛ حسینی تهرانی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۳). از سوی دیگر، برخی فقهای متقدم، مثل مفید و حلبی در جهاد، اذن امام معصوم را شرط ندانسته‌اند (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۸۱۰؛ حلبی، ۱۴۰۳ق، ص ۲۴۶).

در مجموع، از این باب استفاده می‌شود که جهاد تنها در سایه رهبری کسی ممکن است که از مصادیق آیه ۱۱۲ سوره مبارکه توبه باشد. از این رو، امام معصوم مصداق اتم و اکمل مصادیق ذکر شده در آیه است. اما با توجه به مفهوم روایت آخر «لَا يُخْرَجُ الْمُسْلِمُ فِي الْجِهَادِ مَعَ مَنْ لَا يُؤْمِنُ عَلَى الْحُكْمِ وَ لَا يُفِذُ فِي الْفِيءِ أَمْرَ اللَّهِ»، فقیه عادل مبسوط‌الید نیز به حکم عدالتی که برای او لازم شمرده شده و اینکه مجری احکام الهی است، می‌تواند یکی از مصادیق آیه باشد و با دارا بودن این شروط، می‌توان او را در این امر داخل دانست و حکم جواز جهاد را علاوه بر امام معصوم برای او نیز قایل شد.

د. باب ۲۶: حکم قتال البغاة

در این باب مصادیقی از «بغی»، احکام و چگونگی مقابله با آنها بیان شده است. تنها در حدیث سوم باب، امیرالمؤمنین عليه السلام «بغی» را خروج بر امام عادل تعریف کرده‌اند و در سایر روایات باب، متعرض این معنا از بغی نشده‌اند. البته با مرور مجموع روایات این باب نیز شاید بتوان نتیجه گرفت که بغی تنها خروج بر امام معصوم نیست؛ چنان‌که در روایت ذیل، امیرالمؤمنین عليه السلام قتال با خروج‌کنندگان بر غیر امام عادل را نیز واجب دانسته‌اند:

بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ثَبَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ الْمُغْبِرَةِ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: «ذُكِرَتِ الْحُرُورِيَّةُ عِنْدَ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ: إِنْ خَرَجُوا عَلَى إِمَامٍ عَادِلٍ أَوْ جَمَاعَةٍ فَسَأَلْتَهُمْ، وَ إِنْ خَرَجُوا عَلَى إِمَامٍ جَائِرٍ فَلَا تَقَاتِلُوهُمْ؛ فَإِنَّ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مَقَالًا» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۸۱).

عبارت این روایت از دو جهت مؤید مدعای ماست: اول اینکه در آن، سخن از «امام عادل» به صورت نکره و در مقابل «حاکم جائر» به میان آمده است که با کنار هم قرار دادن این دو، می‌توان گفت: شمول ظاهری آن دربرگیرنده هر حاکم عادل است. دوم تعبیر «او جماعه» که بی‌تردید، مراد از آن گروهی از مسلمانان است که آماج حمله و تعدی واقع شده‌اند. البته از جمله پایانی این روایت، که صرفاً مقاتله با خروج‌کنندگان بر امام جائر را جایز ندانسته است نیز می‌توان نتیجه گرفت که بغی تنها خروج بر امام معصوم نبوده و مقابله با باغی نیز تنها مختص ایشان نیست. بنابراین، خروج بر فقیه حاکم، که برای او حق حاکمیت قایل هستیم نیز از مصادیق بغی خواهد بود که او حق مقابله با آنها را نیز داراست.

کتاب «الجهاد و سیره الایمام» تهذیب الاحکام بابی دارد به نام «من یجب معه الجهاد» که مشتمل بر پنج حدیث است. پس از آن باب دیگری تحت عنوان «اصناف من یجب جهاده» آمده با یک حدیث که همان حدیث معروف «اسیاف» است. ابتدا با مراجعه به باب اول نشان می‌دهیم قتال با اهل بغی نوعی جهاد است و سپس در باب بعدی روشن می‌شود که این جهاد تحت رهبری چه کسی باید باشد.

بنابر آنچه در این باب آمده و به انضمام کلمات برخی فقهای متقدم، جهاد در سایه رهبری فقیه عادل مبسوط‌الید جایز است. از این رو، قتال با بغات هم، که نوعی جهاد شمرده می‌شود، برای او مجاز و لازم خواهد بود.

ز. باب ۶۴: قِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ

تهذیب الاحکام بابی تحت این عنوان دارد که در آن همانند باب ۲۶ ابواب جهاد وسائل الشیعه، احکام مقابله با بغات مطرح شده و تنها در حدیث هفتم و آخرین باب، تعبیر منظور نظر آمده، اما توضیح یا تفسیری راجع به مفهوم «امام عادل» ارائه نشده است.

از مجموع آنچه از کتب روایی نقل شد، استفاده می‌شود که مفهوم «امام عادل» در باب‌های مزبور اختصاص به معصوم ندارد و شامل فقیه عادل هم می‌شود. علاوه بر مطالب مزبور، این نکته نیز قابل توجه است که فقها مکرر تصریح کرده‌اند که فقیه عادل مصداق امام یا سلطان عادل یا در طول آن است. در اینجا، به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

انطباق مفهوم «فقیه عادل» بر «سلطان/ امام عادل» در نظر فقها

برخی فقها تصریح دارند به اینکه «فقیه عادل» مصداق «امام/ سلطان عادل» و جایگزین وی است. واژه «سلطان» در جایی که قرینه‌ای بر اراده امام معصوم از آن وجود نداشته باشد، به معنای «من له السلطنة» است؛ یعنی: هر کس دارای سلطنت و قدرت است. از این رو، سلطان عادل، هم شامل امام معصوم می‌شود و هم شامل نایبان و حاکمان منصوب ایشان که فقیه را هم دربر می‌گیرد (قاسمی و همکاران، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۵۵).

از سوی دیگر، حاکمان جور و ستمگر، که هیچ نیابتی از سوی امام معصوم ندارند، از شمول این واژه خارج هستند و از وظایف و اختیاراتی که برای سلطان ذکر شده، برخوردار نیستند. از تصریح برخی فقها دانسته می‌شود که فقیه عادل یکی از مصادیق حاکم و سلطان عادل است:

علامه حلی می‌نویسد:

الركن الثاني العاقد ... السبب الرابع السلطنة: ... المراد بالسلطان هنا الامام العادل او من يأذن له الامام و يدخل فيه الفقيه المأمون القائم بشرائط الاقتداء و الحكم (حلی، بی‌تا، ص ۵۹۲).

ایشان فقیه را همانند امام معصوم یکی از مصادیق سلطان در امور فقهی می‌داند.

میرزای قمی در بحث جزیه، که اختیار تعیین آن با امام است، منظور از «امام» را امام معصوم یا فقیه عادل در زمان دست‌رسی نداشتن به معصوم می‌داند:

ان تعیین الجزیه با اختیار الامام، فإن المراد بالإمام فی اغلب هذه المسائل من بيده الامر. اما فی حال الحضور و التسلط فهو الامام الحقيقي. و اما مع عدمه فالفقيه العادل، فهو النائب عنه بالأدلة (میرزای قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۴۰۴).

مرحوم کاشف الغطاء با اشاره به این روایت نبوی، که می‌فرماید: سلطان، ولی کسی است که ولی ندارد، معتقد است: مصداق «سلطان» در عصر غیبت، «فقیه» است:

الرابع: الذي استدل به على الولاية العامة للمجتهد الأخبار الكثيرة ... الطائفة السادسة ... النبوی المشهور... السلطان ولی من لا ولی له، ... فإن ظاهره هو من كان له سلطنة. و الفقيه فی زمن الغيبة له سلطنة بالضرورة ... فيصدق عليه لفظ السلطان ... بل لا يتصور فی زمن الغيبة السلطنة لغيره (نجفی، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۳۵۹).

مرحوم محقق کرکی، معروف به «محقق ثانی» نیز معتقد است: منظور از «حاکم» در باب اولیای عقد، امام معصوم یا فقیه جامع‌الشرائط در عصر غیبت است:

الباب الثاني العقد ... الفصل الثاني فی الاولياء ... المراد بالحاکم عندنا هو: الامام العادل، أو من أذن له الامام، و يدخل فيه الفقيه المأمون الجامع لشرائط الإفتاء و الحكم فی زمان الغيبة (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۹۶).

مرحوم منتظری نیز در بحث جهاد ابتدایی، که باید به اذن امام عادل باشد، معتقد است: لفظ «امام» یا «امام عادل» در مقابل «امام جائر» است و اختصاص به معصوم ندارد:

هل يعتبر فی الجهاد الابتدائی إذن الامام؟ و قد دلت الأخبار و فتاوی أصحابنا علی اشتراط الجهاد الابتدائی بوجود الإمام العادل أو من نصبه لذلك (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۱۷) ... أقول: ليس فی الأخبار و لا فی کلمات الأصحاب لفظ الإمام المعصوم، بل الإمام العادل فی مقابل الإمام الجائر. و لفظ «الإمام» فی اللغة و کلمات الأئمة ﷺ لم ينحصر إطلاقه علی الأئمة الاثني عشر، بل هو موضوع للقائد الذي يؤتم به فی الجماعة أو الجمعة أو الحج أو سياسة البلاد، كما مر ... و العدالة أعم من العصمة، ... نعم، كان مصداق الإمام العادل فی عصر ظهور الأئمة ﷺ عندنا هو الإمام المعصوم أو المنصوب من قبله. و لكن الشرط فی الجهاد الابتدائی علی ما فی الأخبار و الکلمات هو عنوان الإمام العادل فی قبال الإمام الجائر، لا الإمام المعصوم فی قبال غیر المعصوم (همان، ص ۱۱۸) ... و أما العصمة فلا تشترط قطعاً و آناً لم يكن للمنصوبين من قبل النبي ﷺ و أمير المؤمنين ﷺ كمالك الأشر و غيره أيضا الجهاد. و مثل الفقيه العادل العالم بالحوادث و المشاكل فی عصر الغيبة كمثل أمراء الجيوش و العمال المنصوبين من قبلهما ﷺ فی عدم وجود العصمة لهم و مع ذلك يفترض طاعتهم لولايتهم. فلا ينحصر الإمام المفترض طاعته فی الإمام المعصوم. و إجماع الغنية و التذكرة أيضا علی عنوان الإمام العادل فی قبال الإمام الجائر (همان، ص ۱۱۹-۱۲۰).

بسیاری از فقهای متقدم و متأخر نیز معتقدند که فقیه جانشین و جایگزین امام عادل یا سلطان عادل است: مرحوم شیخ مفید در باب وصیت، (مفید، ۱۳۴۱ق، ص ۶۷۵)، علامه حلی در *تحریر الاحکام* در باب زکات (حلی، ۱۳۴۲ق، ج ۱، ص ۳۹۷)، شهید ثانی و محقق سبزواری در باب ولایت در وصیت و نکاح (شهید ثانی، ۱۳۴۱ق، ج ۶، ص ۲۶۵؛ ج ۷، ص ۱۴۶؛ محقق سبزواری، بی تا، ج ۲، ص ۷۰)، مرحوم فیض کاشانی در باب قضا (فیض کاشانی، بی تا، ج ۳، ص ۲۴۷)، مرحوم بحرانی در *الحدائق الناضرة* و مرحوم حائری در *ریاض المسائل* در بحث اولیای عقد (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۳، ص ۲۳۷؛ طباطبائی حائری، ۱۳۴۱ق، ج ۱۱، ص ۱۰۰)، همگی فقیه را جانشین و جایگزین امام عادل یا سلطان عادل معرفی کرده‌اند.

تصریح برخی فقها به جواز قتال فقیه با اهل بغی

برخی از فقها به این موضوع تصریح کرده‌اند که فقیه حق قتال با اهل بغی را نیز دارد. بدین‌رو، در خصوص تعبیر «امام عادل» در باب قتال با اهل بغی، برخی تصریح دارند که غیر معصوم را نیز شامل می‌شود، تا آنجا که برخی از متقدمان خروج بر فقیه را از مصادیق بغی بر امام عادل به‌شمار آورده‌اند. اما برخی دیگر نیز تعبیر خروج بر نایب عام یا خاص را ذکر کرده‌اند، از آن‌رو که فقیه عادل نایب عام امام است:

ابن برآج در المهدب، معتقد است: عهدشکنی و خروج بر کسی که امام او را برای نظارت بر امور مسلمانان تعیین کرده نیز بغی به حساب می‌آید: «البغاة، و هم الذین یبغون علی الامام العادل و ینکثون ببعته و یفعلون ذلک مع من نصبه الامام للنظر فی امور المسلمین» (ابن برآج، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۹۹).

مرحوم کاشف الغطاء نیز معتقد است: خروج‌کننده بر امام معصوم علیه السلام یا نایب خاص و یا نایب عام او نیز مشمول حکم بغات است:

یدخل فی البغاة کلّ باغ علی الإمام أو نائبه الخاصّ أو العامّ، ممتنع عن طاعته فیما أمر به، و نهی عنه، فمن خالف فی ترک زکاة أو خمس أو ردّ حقوق حاربه ... و لحاکم المسلمین الحامی لیبیضة الإسلام، ... إذا اضطرّ إلی ذلک مُحاربهته (نجفی، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۳۶۸-۳۶۷).

مرحوم منتظری نیز معتقد است: در بحث قتال با اهل بغی، که بحث خروج بر امام عادل مطرح شده، امام عادل در مقابل امام جائز است و از این‌رو به معصوم اختصاص ندارد و شامل فقیه عادل هم می‌شود:

مسألة قتال البغاة من المسائل المهمّة بها فی فقه الفریقین. و قد رأیت تفسیره بالخارج علی الإمام العادل فی قبال الإمام الجائر. و هل یراد به خصوص الإمام المعصوم أو مطلق العادل بعد تحقیق

امامته؟ وجهان، و لعل الثانی أظهر. و يدلّ علی الحکم مضافاً الی الإجماع و عدم الخلاف، الكتاب و الأخبار من طرق الفریقین (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۲۸).

آیت‌الله روحانی نیز، هم در بحث «جهاد» و هم در بحث «قتال اهل بغی»، معتقد است فقیه نیز حق صدور حکم جهاد و قتال با اهل بغی را دارد:

شرائط وجوب الجهاد ... اعتبار دعاء الامام أو من نصبه إلیه ... أن المراد من إمام عادل لم یعلم کونه الامام الأصل، بل توصیفه لعادل إنّما هو للإشارة الی من یقابل الجائر، فالحق أنّه لیس فی شیء من النصوص ما يدلّ علی اشتراط و حضور الامام الأصل و دعائه له، فعدم المشروعية مع إذن الفقیه لا دلیل علیه (روحانی، بی تا، ج ۱۳، ص ۳۴).

فیجب قتاله أی: قتال الباغی مع دعاء الامام أو من نصبه خاصاً أو عاماً بلا خلاف فی الوجوب (همان، ص ۱۰۷) ... كما ینبغ قتال الخارج علی المعصوم، ینبغ قتال الخارج علی نائبه الذی جعل الرادّ علیه راداً علی الحجة المنتظر ، و الآیات و الروایات المتقدمة دالة علیه كما عرفت (همان، ج ۱۳، ص ۱۱۲).

آقای مرعشی نیز معتقد است:

... اگر پذیریم اطلاقات، انصراف به امام معصوم دارند، می‌توان از باب عموم ملاک، احکام بغات را نسبت به کسانی که بر نایب امام خروج می‌نمایند، نیز جاری دانست؛ زیرا اگر با بغات در عصر غیبت، فقیه و نایب امام نتوانسته باشد، برخورد داشته باشد... اساس نظام عدل اسلامی را متزلزل می‌سازند و هرج و مرج در جامعه اسلامی به وجود خواهند آورد و قطعاً شارع مقدس اسلام به این گونه امور راضی نخواهد بود. بنابراین، امام عادل و فقیه جامع الشرائطی که حکومت اسلامی را به دست گرفته باید با آنان طبق موازین اسلامی برخورد نموده و آنان را قلع و قمع نماید. ... بنابراین، هرگاه گروهی بر علیه امام عادل که زمامدار امور مسلمین گردیده و در مقام نشر اسلام و احیا احکام آن باشد، قیام نماید، باغی محسوب می‌شود و احکام بغات را باید درباره آنان اجرا کرد، خواه آن امام عادل فقیه باشد و خواه از عدول مؤمنین و خواه حاکم بر اساس ولایت شرعی متصدی حکومت شده باشد و خواه از باب حسب (مرعشی شوشتری، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۶۶ و ۶۷).

نتیجه‌گیری

بنابر آنچه گذشت، روشن شد که در بیشتر جاها، اصطلاح «امام عادل» به صورت مطلق به کار رفته و فقها مکرر، آن را به غیر معصوم نیز معنا کرده‌اند. از ضمیمه این دو مطلب، می‌توان استفاده کرد در جاهایی که امام عادل مطلق به کار رفته و قرینه‌ای هم دال بر اینکه مراد از آن معصوم علیه السلام است نباشد، حکم مستفاد از آن شامل فقیه عادل نیز خواهد شد. پس با لحاظ این نکات و با کنار هم قرار دادن نکات ذیل:

- معنای لغوی و اصطلاحی «امام» و «عادل»، که اعم از معصوم علیه السلام و غیر ایشان است؛
 - تعابیر و مؤیدات برخی روایات دال بر اعم بودن امام عادل و استفاده اعم بودن امام عادل از مجموع روایات باب؛
 - نظرات بسیاری از متقدمان، متاخران و معاصران و اینکه عموماً به خاص بودن این عبارت تصریح ندارند؛
 - عبارات و یا تصریح برخی فقها که «امام عادل» را تعبیری مقابل «امام جائز» می‌دانند؛
 - تعابیر مترادف با «امام عادل» در روایات و متون فقهی، که قابل حمل بر غیر معصوم است؛ از جمله مترادف بودن «امام عادل» با «سلطان عادل» و تصریح برخی فقها مبنی بر اینکه فقیه عادل مصداق امام یا سلطان عادل یا جانشین و جایگزین وی است؛
 - تصریح برخی روایات و متون فقهی بر اینکه فقیه نیز وظیفه برخورد با بغات را برعهده دارد؛
 - و تصریح تعدادی از فقها مبنی بر اینکه خروج بر فقیه حاکم مصداق بغی است.
- می‌توان نتیجه گرفت: «امام عادل» تعبیری است مقابل «امام جور» و اعم از امام معصوم است و بجز در جاهایی خاص که تصریح شده یا قرینه مشخصی دارد، که مقصود از آن معصوم است، در سایر جاها فقیه را نیز شامل می‌شود که در این صورت نتایج ذیل را به دنبال دارد:
- برای مقابله با بغات نیازی به حضور معصوم علیه السلام و یا اذن ایشان نیست.
 - خروج بر فقیه عادل مبسوط‌الید نیز بغی است.
 - مقابله با باغیان مشترک نیز، بر او همچون امام معصوم علیه السلام واجب است.

پی‌نوشت‌ها

۱. اذان، نماز جمعه، نماز میت، نماز عید، شرایط امام جماعت، احکام نماز جماعت، شرایط مکان اعتکاف، رکن‌های اول، دوم و چهارم جهاد، امر به معروف، کتاب التجاره، کتاب الاطعمه، کتاب الارث، کتاب القضاء و کتاب الحدود.
۲. امام خمینی، ولایت فقیه؛ حسینعلی منتظری، *دراسات فی ولایة الفقیه*؛ محمد مؤمن، *ولایة الامر*؛ عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه، *ولایت فقهت و عدالت*؛ محمدتقی مصباح، *نگاهی گذرا به بحث ولایت فقیه*.

منابع

- ابن ادریس حلی، محمدبن منصوربن احمد، ۱۴۱۰ق، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، چ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن براج، قاضی عبد العزیز، ۱۴۰۶ق، *المهذب*، قم، جامعه مدرسین.
- ابن فارس، ابوالحسین احمد، ۱۴۰۴ق، *معجم مقاییس اللغة*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، چ سوم، بیروت، دارالفکر.
- اصفهان‌ی، فاضل هندی، محمدبن حسن، ۱۴۱۶ق، *کشف اللثام و الإیهام عن قواعد الأحکام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- انصاری، مرتضی‌بن محمدامین، ۱۴۱۰ق، *کتاب المکاسب*، چ سوم، قم، مطبوعات دینی.
- آبی، فاضل، حسن‌بن ابی طالب یوسفی، ۱۴۱۷ق، *کشف الرموز فی شرح مختصر النافع*، چ سوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- بحرانی، آل عصفور، یوسف‌بن احمدبن ابراهیم، ۱۴۰۵ق، *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- بحرانی، آل عصفور، حسین‌بن محمد، ۱۴۱۰ق، *عیون الحقائق الناضرة فی تسمیم الحدائق*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- بهجت، محمد تقی، ۱۴۲۶ هـ ق، *جامع المسائل*، ۵ جلد، دفتر معظم‌له، قم - ایران، دوم
- جوهری، اسماعیل‌بن حماد، ۱۴۱۰ق، *الصحاح، تاج اللغة و صحاح العربیة*، بیروت، دارالعلم للملایین.
- حرعاملی، محمدبن حسن، ۱۴۰۹ق، *وسائل الشیعة*، قم، مؤسسه آل‌البتیت.
- حسینی تهرانی، سیدمحمدحسین، بی‌تا، *ولایة الفقیه فی حکومت الاسلام*، تهران، دارالکتب‌الاسلامیه.
- حسینی عاملی، سیدجوادی‌بن محمد، ۱۴۱۹ق، *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- حلبی، ابوالصلاح تقی‌الدین‌بن نجم‌الدین، ۱۴۰۳ق، *الکافی فی الفقه*، تحقیق رضا اسنادی، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین.
- حلی (فخرالمحققین)، محمدبن حسن‌بن یوسف، ۱۳۸۷ق، *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*، قم، اسماعیلیان.
- _____، ۱۴۱۰ هـ ق، *إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان*، ۲ جلد، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- _____، ۱۴۱۱ هـ ق، *تبصرة المتعلمین فی أحكام الدین*، تهران، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- _____، ۱۴۱۲ق، *منتهی المطلب فی تحقیق المذهب*، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیه.
- _____، ۱۴۱۳ق (الف)، *مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة*، ۹ جلد، قم، دفتر انتشارات اسلامی،
- _____، ۱۴۱۳ق (ب)، *قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- _____، ۱۴۲۰ق، *تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیه*، قم، مؤسسه امام صادق (ع).
- _____، بی‌تا، *تذکره الفقهاء*، قم، مؤسسه آل‌البتیت.

- حلی، مقداد بن عبد الله سیوری، ۱۴۰۴ هـ.ق، *التنقیح الرائع لمختصر الشرائع*، ۴ جلد، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- حیدری، محسن، ۱۴۲۴ق، *ولایة الفقیه، تأریخها و مبانیها*، بیروت، دار الولاة للطباعة و النشر و التوزیع.
- خامنه‌ای، سید علی بن جواد حسینی، ۱۴۲۴ هـ.ق، *أجوبة الاستفتاءات (فارسی)*، در یک جلد، دفتر معظم له در قم، روحانی، سیدصادق حسینی، *بی تا، فقه الصادق ۵، بی جا (نرم افزار جامع فقه ۲)*
- سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، *بی تا، کفایة الأحكام*، اصفهان، مهدوی.
- شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، ۱۴۱۷ق، *المسائل الناصریات*، تهران، رابطه الثقافة و العلاقات الإسلامیه.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۳۹۵ق، *کمال الدین و تمام النعمه*، چ دوم، تهران، اسلامیة.
- طباطبائی حائری، سید علی بن محمد، ۱۴۱۸ق، *ریاض المسائل*، قم، مؤسسه آل‌البتیت.
- طباطبائی حائری، سید محمد مجاهد، *بی تا، کتاب المناهل*، قم، مؤسسه آل‌البتیت.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۸۷ق، *المبسوط فی فقه الإمامیه*، چ سوم، تهران، المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریه.
- _____، ۱۳۹۰ق، *الاستبصار فیما اختلف من الأخبار*، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
- _____، ۱۴۰۰ق، *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی*، چ دوم، بیروت، دارالکتب العربی.
- _____، ۱۴۰۷ق، *الخلاف*، قم، جامعه مدرسین.
- _____، ۱۴۰۷ق، *تهذیب الأحكام*، چ چهارم، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
- عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، ۱۴۱۰ق، *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، قم، کتابفروشی داورى.
- _____، ۱۴۱۳ق، *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- عاملی (محقق ثانی)، علی بن حسین، ۱۴۱۴ق، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، چ دوم، قم، مؤسسه آل‌البتیت.
- فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، ۱۴۰۱ق، *الشهاب الثاقب فی وجوب صلاة الجمعة العینی*، تحقیق رؤوف جمال، چ دوم، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- فیض کاشانی و محمد محسن بن شاه مرتضی، *بی تا، مفاتیح الشرائع*، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- قاسمی، محمد علی و همکاران، ۱۴۲۶ق، *فقیهان امامی و عرصه های ولایت فقیه*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، چ چهارم، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، ۱۴۰۸ق، *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، چ دوم، قم، اسماعیلیان.
- _____، ۱۴۱۸ق، *المختصر النافع فی فقه الإمامیه*، چ ششم، قم، مطبوعات دینی.
- مرعشی شوشتری، سید محمد حسن، ۱۴۲۷ق، *دیدگاه های نو در حقوق*، چ دوم، تهران، میزان.
- مصطفوی، حسن، ۱۴۰۲ق، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، مرکز کتاب لترجمه و النشر.

- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ق، *المقنعة*، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
- مکی عاملی (شهید اول)، محمد بن، ۱۴۱۷ق، *الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیه*، چ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- منتظری نجف‌آبادی، حسینعلی، ۱۴۰۹ق، *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامیه*، چ دوم، قم، تفکر.
- موسوی خمینی، سید روح الله، ۱۴۲۴ق، *توضیح المسائل*، ۲ جلد، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- مؤمن قمی، محمد، ۱۴۱۵ق، *کلمات سدیة فی مسائل جدیدة*، قم، جامعه مدرسین.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، ۱۴۱۳ق، *جامع الشتات فی أجوبة السؤالات*، تهران، کیهان.
- نجفی، جعفر بن خضر مالکی، ۱۴۲۲ق، *کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- نجفی، علی بن محمد رضا بن هادی، ۱۳۸۱ق، *النور الساطع فی الفقه النافع*، نجف، مطبعة الآداب.
- نجفی، محمد حسن، *بی تا، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، چ هفتم، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- واسطی زبیدی، محب الدین سید محمد مرتضی حسینی، ۱۴۱۴ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.